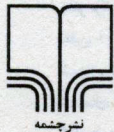


# بیرونِ در

## بیرونِ در

محمود دولت آبادی



نشر

www.cheshmeh.com

cheshmeh@cheshmeh.com

021-88581889

بیرونِ در

www.cheshmeh.com

رفت بیرون و چراغ‌ها خاموش شد. خیلی ناگهانی. مانده بودم نشسته روی مبل. اول خیلی عادی به نظر نمی‌رسید. همان جا و همان جور نشسته ماندم. پس چرا خودش نمی‌آمد؟ او که می‌دانست من تنها نشسته‌ام روی مبل. بی‌آشنا نسبت به همه چیز و هیچ چیز مکانی که در آن واقع شده بودم. همان جا باید می‌ماندم بی‌آن‌که منتظر چیزی یا شخص خاصی باشم - نگاه به بازگشت او داشتن در تاریکی که نمی‌توانست اسمش انتظار باشد! خواهد آمد و این اتفاق خاصی نبود. اما تا بیاید من چه می‌توانستم بکنم؟ پرده‌ها کشیده بود. هیچ روزنی - باریکه یا شکاف نازکی - به بیرون نداشت. وقتی وارد شدم متوجه پرده‌های قهوه‌ای شده بودم. حالا می‌دانستم نسبت به جایی که من نشسته بودم پرده‌ها سمت راست شانهم قرار دارد. شاید اگر هنگام ورود پرده را اندکی کنار زده بودم، ممکن می‌شد به بیرون نظری کرده باشم و حالا بتوانم تصور کنم و احتمالاً تشخیص بدهم در کدام ناحیه‌ی شهر هستم. اما او این کار را هم نکرده بود. نشسته - نانشسته رفته بود سراغ پیشخوان آشپزخانه و شروع کرده بود به درست کردن قهوه. شاید بشود گفت عمل آوردن قهوه. می‌گویم عمل آوردن، چون حدس می‌زدم پیشخوان کنار